منوچهرجمالی

« دیـنِ مـردمـی »
« هومانیسمِ ایرانی »

فرهنگ ایران
بنیادگذارِ« دینِ مردمی »است

« نباشد به جز مردمی ، دین ما »

درباختر، هومنیسم ، بنیاد گذار ِ فرهنگ انسان گرائی و حقوق بشرشد ، ولی درایران نیز متناظر با آن ، وزمانها پیش ازآن ، جنبشی بر اصل « **هومن** hu-man = **وهومن** = **هخامن** » که به معنای « **نیک اندیشیدن = در دوستی ورفاقت اندیشیدن**» است ، پدید آمده است و برشالوده آن شیوه اندیشیدن ، بنیاد ِ « دین مردمی » را گذاشته است .« **دین مردمی** » ، **بینشی است که از خرد ِ هومنی (یا بهمنی) خود ِ مردمان** ، **پیدایش یافته است** . دراین گفتارکوتاه، کوشیده میشود که بخشی از محتویات این دین مردمی ، بررسی گردد .

درفرهنگ ایران به انسان،« مردم» گفته میشود و « مردم » مرکب از دوواژه « مر + **<u>توم = تخم</u>** » است . **انسان ، تخمِ « مر» هست** . « مر» ، کیست ؟ «**مر= امر** » ، **نام خدای ایران ، خرّم است ، که نامهای مشهور دیگرش ، ارتا و فرّخ و سیمرغ میباشند** . انسان ، تخم سیمرغ ، یا تخم ارتا هست . ارتا، خوشه جانها (= جانان) بود، وازاین رو « ارتا خوشت» یا « ارد+ وشت » نامیده میشد، که امروزه بنام « اردیبهشت » شناخته شده است . **هرانسانی ، تخمی ازخوشهِ ارتا ، یا ازخوشه سیمرغ است** . درکردی « وشی » به معنای « خوشه » است، ودرتبری « وشی » به معنای « باز» هست . **خوشه، قوش (پرنده) است**. « **خدا » ، درفرهنگ ایران ، به مفهوم « اصل پیوندِ همه جانها وهمه انسانها» و« اصل همیشه ازنو، سبزشوی » بوده است، نه بیان « شخص »** .

خوشه ، پیکریابی اندیشه پیوند ومهرو نظم بود. پس انسان (= مردم)، گوهر وفطرت سیمرغی یا ارتائی داشت ، چون خدا تخمیست که در زمین تن او ، پوشیده است، و باید آنرا رویانید ودرخود، سبزو روشن کرد . **سبزشدن، اینهمانی با روشن شدن داشت** . بنا براین، بینشی که ازاین گوهر یا طبیعتِ خودِ انسانی ، میزهد ومیجهد ، دین ارتائی ، یا دین مردمی هست ، چون« **دین » ، درفرهنگ اصیل ایران ، به معنای « بینش زایشی و رویشی، ازبُن یا طبیعت یا تخمِ خودِانسان » هست** . دین مردمی را، پیامبری و فرستاده ای و رسولی ازخدا، برای مردمان نمیآورد ، بلکه زایش بینش ازگوهرِ خود انسانهاست . خدا یا ارتا ، «نخستین عنصر» یا اصل ، در فطرت وگوهرانسانست، وانسان ، نیازی به واسطه ندارد، تا با خدا رابطه پیدا کند . دراین فرهنگ خدایان وانسانها وجانوران و... سرشت گیاهی دارند . ازاین رو **خدایان ، اینهمانی با گیاهان وگل ها ودرختان دارند** . مثلا، سرو،

مانند انسان ، تخم ارتا یا خدا هست (اردوج = ارد+وج) . همانسان ، گیاهِ «مورد»، که همیشه سبزو بسیارخوش بوهست ، اینهمانی با روز نخستین هرماه دارد. **اهل فارس، بنا برابوریحان این روز نخست را ، «خرّم=hu+ ram »میناميده اند**، چون « رَم یا رام » نام خدای ایران است، که « خوشه همه جانها» است . این گیاه مورد را به صورت تاج (بساک) ، ایرانیها درجشن ها برسرمیگذاشته اند . از نامهای این گیاه، که نام این خدا است ، میتوان معنای اصطلاح « مَر= امَر= مار» را بازشناخت . ازجمله نامهای مورد 1- مَر 2- امَر 2- اسمر(اس+ مر) 3- آس و4 – مرسین (مر+ سین = مر+ سئنا یا سیمرغ) است . آس ، که دراصل « اسنگ=athanga » باشد ، به معنای« **جفت** به هم متصل وقرین»هست ، که یکی ازمعانی « مر» درسانسکریت نیزهست . به سی وسه خدای زمان نیز، « مر» گفته میشد . ازاینگذشته به گل یاس که باز، گل همین روزنخست ، و اینهمانی با خدای ِخرّم دارد ، درکردی وفارسی « مرانی= مره + نی » گفته میشود . مران ومرانیه و مرانی ، نام نی نیز بوده است که ازآن نیزه میساخته اند و نام این خدا «سن= سان= سئنا = سه + نای ، یعنی نی ، و نای به » میباشد (**یارسان= جفت سیمرغ = یارخدا**). ودرعربی نیز به گلو ، مری گفته میشود که مانند واژه « گلو= گرو= قره » همین نی است . **واژه « مر- دی و جوان – مر- دی » درفرهنگ ایرانی نیز ، از همین واژه ِ « مر» ساخته شده است** ، و درکردی به جوانمردی « مر+ دایتی » گفته میشود ، وپسوند « دایتی » ، به معنای « هدیه وبخشش » است . **جوانمردی یا « مر+ دی » به معنای « هدیه و بخشش سیمرغی » است** ، چون سیمرغ ، خودش را که خوشه است میافشاند و با « جانفشانی اش» ، گیتی ، پیدایش می یابد . سیمرغ ، درخود افشانی وجود خود ، میآفریند . گیتی (جهان

مادی وجسمانی) ، تحول خودِ خدا هست . خدا ، جسم وماده میشود (تنکرد) .
ارتا درجوانمردی ، جهان را میآفریند ، و واژه « راد» نیز که به معنای جوانمرد است ، همین واژه « رته = ا- رته= راد » است .
بنا براین **خودِ واژه « مردمی » ، همین معنای « خود افشانی و جوانمردی ورادی » را هم دارد** . مردم ، جوانمرد است . مردمی، جوانمردی است . **ایـرج** درشاهنامه ، یکی از**پیکریابی های همین ارتا هست** که نامش دراصل « اِ رِ ز » میباشد .
بخش میانی گیتی ، «**خونیروس**» خوانده میشد که ایران امروزه ، نیزبخشی ازآن بوده است، و چون دراین سرزمین ها ، فرهنگ مردم ، فرهنگ ارتائی یا خرّمدینی بوده است ، خونیروس = **xvan + ras** = xvane + rthaoa نامیده میشد (خوان + رته یا ارتا) . خونیروس، به معنای « گستره ارتا ، سرزمین ارتائی ، ارتاشهراست . ارتا ، ازآنجا که خوشه همه بشریت بود ، خواه ناخواه ، واژه « مردم » و « مردمی » ، همه ملل واقوام و ایلها را، چه فارس وچه تورانی و چه بلوچ وچه کرد وچه دیلم وچه تبری چه عرب و چه یهودی وچه ... را دربرمیگرفت . مردم ، به معنای « تخم خدای خوشه ارتا » هست ، که تلفظ سبکشده اش ارتا ، اِرِز ،یا **ایرج** میباشد و این **ایرج است که درشاهنامه به برادرانش (سلم وتور) هنگام کشته شدن به دست آنها میگوید** :

جز از کهتری نیست ، آئین من
نباشد بجز مردمی ، دین من

دین من ، دین مردمی است .دینی که ازگوهرِ خوشگیِ بشریت پیدایش می یابد . دینی (= بینشی) که خوشه بودن بشررا پیکرمیدهد ، دین مردمی است . **ایرج که نخستین شاه ایرانست ، وبیان « گوهرِحکومت ایران » است ، میگوید که دین من ،**

دین مردمی است . یا به عبارت دیگر، طبیعت وگوهر نهفته درمن ، تحول به بینشی یافته است که همه بشر را برادران وخویشاوند و همخوشه خود میداند . بینشی که ازفطرت وگوهر هرانسانی، مستقیما پیدایش یابد ، پیدایش گوهر این خدای مهر خواهد بود ، واین دین حقیقی هرانسانیست . آنچه درشعربالا « کهتری » نامیده شده است ، دراصل ، بیان « جوان بودن ایرج یا ارتا » هست . ایرج ، جوا نترین برادر، میان برادرانش هست . «جوانی» درفرهنگ زنخدائی ، معنائی دیگر داشته است که سپس درفرهنگ « نرخدائی » یافته است . **دراین فرهنگ، این جوانیست که سرچشمه ابتکارونوآوری و دلیری در آزمایش کردن وخطرکردنست. این جوانیست که بنیاد گذارو آغازگراست.** ضحاک ، مغز جوانان را میخورد ، یا به عبارت دیگر، اصل بنیادگذاری و آغازگری ونوآوری را دراندیشیدن نابود میساخت . فریدون ، بنیاد گذار ِداد(حق ونظم وعدالت وقانون)هم، درجوانیست که بنیاد داد را میگذارد.
خدای زمان وزندگی (جی=ژی) هم که رام(خرّم = hu +ram) باشد ، همیشه جوان وهمیشه پانزده ساله است . رستم هم درجوانی به هفت خوان آزمایش میرود وتوتیای چشمهارا می یابد وبا آن ، چشم سپاهیان وشاه ایران را خورشید گونه میسازد. این بیان آنست که **در دین مردمی** ، **نیروی جوانی** ، **یا به عبارت دیگر** ، « **نیروی جان بخشی، نیروی تاءسیس کننده** ، **نیروی جوینده وآزماینده وبنیاد گذار بینش » هست** . بدینسان ، ایرج ، که پیکریابی آرمان حکومت ایرانست ، پیکریابی « دین مردمی » است . **با ایرج** ، **دین مردمی** ، **بنیاد حکومت وجامعه ایران میشود** .
درگزیده های زاد اسپرم ،بخش 35 دیده میشود که ایرج ، « ایرج ِ وَن جُد بیش= wan-i-jud-besh » خوانده میشود . این ،

درختی (وَن) که « دوردانده غم » خوانده میشود ، همان درخت همه تخمه ، یا « خوشه جانها» است که فرازش سیمرغ نشسته است . سیمرغ (ارتای خوشه = اردیبهشت) ، همین خوشه جانها ، یا جانان است که « اصل همه جانها » باشد. **سیمرغ (ارتا = ایرج) ، خوشه ایست که دارای تخمه جان همه انسانهاست** . یعنی ، بُن وطبیعت وفطرت همه انسانها ، تخمیست که خوشه میشود . ایرج سیمرغی ، همان خود سیمرغ (ارتای خوشه = اهل فارس اورا ارتا خوشت و سغدیها وخوارزمیها اورا اردوشت مینامیدند) یا همان جانان ، یا « خوشه بشریت » است . **این خوشه ، خوشه همه مردمانست ، نه خوشه فارس، نه خوشه ترک ، نه خوش بلوچ ، نه خوشه یهودی ، نه خوشه هندی یا بودائی ، .... بلکه خوشه همه جانها و نام دیگرش همان « جانان » است** ، ومردم ، یعنی « تخم خوشه سیمرغ ، تخم ارتا ، تخم اردیبهشت ، **تخم سرافرازی**» . سرافراز(فرانک) ، نام ارتا هست . دینِ ایرج (ارتا) چیست؟

دین ، به معنای بینشی است که ازگوهر فرد فرد مردم ، زائیده و روئیده میشود . ازگوهر تخمهای این خوشه چه میروید ؟ « مردمی»! از« مردم » ، ازتخم ارتا (= مر) یا ایرج ، مردمی پدیدار میشود . ویژگی نهادی این تخم ارتا ، که پیکریابی بهمن (اصل خرد) ، یعنی « خرد ضدخشم ، ضد آزارو ضد تجاوزگری وضد تهدید » است ، ضد آزار بودن ، ضد کین بودن ، ضد تجاوزگری بودن ، ضد ترس انگیزیست . اینست که دربُن مردم ، قهروتجاوزو تهدید وجهاد وکین وجان آزادی نیست. **انسان ، جانیست ازجانان ، ازخوشه جانان ، که پیدایش خرد بهمنیست ، و درگوهرش برضد جان آزاری وخرد آزاریست** . اینست که بینشی که از گوهر « مردم » زائیده میشود ، نیازردن جان ها وخردهاست .

دین مردمی ، اینست که جان وخرد هیچ فردی را نمی آزارد. هنگامی که برادران ایرج ، میخواهند اورا بکشند ، به این دین مردمی گواهی میدهد که گوهر فرهنگ ایرانست :

پسندی وهمداستانی کنی   که جان داری و ، جانستانی کنی

میآزار موری که دانه کش است

که جان دارد و ، جان شیرین خوش است

آنکه جان دارد ، نمیتواند جان دیگران را بستاند . چون ایرج یا ارتا ، جانان (همه جانی ، همجانی) است . هرجانی ، دربُنش ، خوشه جانهاست ، درگوهرش وطبیعت وفطرتش به همه جانها پیوسته است . شادی و درد همه جانها را درجان خود ، مزه میکند ومیچشد . هرانسانی ، تخم این « همجانی » است . گوهر هرانسانی ، آنست که آزردن هیچ جان وهیچ خردی را نمی پسندد ، چون مزه تلخش ، شیرینی جان خودش را نیز تلخ میکند .

ازاینگذشته ، خرد، چشم جان ، یا به عبارت دیگر« نگهبان وپاسدار» جان هست . اینکه خرد ، چشمیست که ازخود جان (زندگی) پیدایش می یابد ، بدین معناهست که **خرد** ، **اصل اداره کننده وسامانده و آرایندهِ زندگیست** . بدین سان ، خردِ جفتِ جان ، و اصل حکومت (ساماندهی اجتماع) درهرفردیست. به عبارت دیگر، خرد (آسن خرد = پیش خرد) نقش سیاسی و اجتماعی و اخلاقی دارد . **آزردن جان را از آزردن خرد که جفت و نگهبان آنست** ، **نمیتوان جدا ساخت** . برای آزردن جان (زندگی) باید درآغاز، خرد را که نگهبان جانست ، ازکارانداخت، یا آن را تیره وخواروسست ساخت ، یا مانند ضحاک ، فرو بلعید ونابود ساخت . گوهر هرانسانی (مردم) آنست که آزردن هیچ جانی وخردی را نمی پسندد . **گرانیگاه دین مردمی** ، **« جان = زندگی » ،هست که اولویت برایمان دینی و تعلقات طبقاتی ونژادی وقومی وملی دارد** . این گونه تعلقات ،

همه دربرابر « جان »، فرعی و حاشیه ای هستند . هیچگاه ، با آوردن هیچ بهانه و دلیلی و با هیچ امری و حکمی ، نمیتوان همداستان با دیگران ، درجان ستاندن مردم شد . **این زندگیست که مقدس است ، نه یک شخصی وشریعتی ورهبری و خدائی و امامی** . آزردن ، از واژه « زر= zar» دراوستا برآمده است که به معنای خشم کردن و عذاب دادن است . « خشم » ، بُن قهروتجاوزگری وتهدید وکین ورزی و از دست دادن بینش وجوانمردی ومهر شمرده میشد . زندگی و نگهبانش که خرد باشد ، مقدس است، و نباید بدانها گزند وارد ساخت ، و این معنایِ « قداست » بود (گزند ناپذیری) . **این جان ، ترک وبلوچ وفارس وکرد و ژاپنی وعرب و یهودی و چینی و مسیحی و آمریکائی را نمیشناخت** . همه ، چون جان دارند و جان ، شیرین است ، حق به آزردن آنها نیست . هرکسی ، هرعقیده ای وهر دین ومذهبی میخواهد داشته باشد ، ازهرنژادی و طبقه ای و جنسی میخواهد باشد . اینها مطرح نیستند ، بلکه این جان، که تخم سیمرغ ، تخم ارتا ، تخم خداهست ، و پیدایش بهمن (خردِ ضد قهروتهدید وکین) است ، گرانیگاه میباشد ، و دین گوهری همه ، یعنی بینش فطری و نهادی و زایشی همه مردمان ، « دین مردمی » میباشد . **آزردن هر جان وهرخردی ، برترین گناه است** . این دین است که « دین جمهوری ایران » میباشد .

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که درشریعت ما ، غیر ازاین گناهی نیست (حافظ)

این «شریعت ما» که حافظ ازآن نام میبرد ، به هیچ روی نمیتواند شریعت اسلام باشد، که تفاوت میان جان و حقوق کافروموءمن وملحد ومشرک میگذارد، و آزردن کافروملحد ومشرک و آزردن کسی را که اطاعت از امر ونهی نمیکند، واجب ولازم وحتا عملی مقدس میداند. دراسلام ، ایمان انسانها ، گرانیگاه حقوقشان هست،

و تبعیض حقوق که آزردن خرد وجان غیرموءمنانست ، بنیاد شریعت اسلامست که هیچ اسلام راستینی ، نمیتواند ریشه آنرا درقرآن ببرد . گناه دراسلام ، عصیان دربرابرحکم الله است . اگر الله ، امرکشتن وآزردن بدهد ، کشتن وآزردن مقدس میشود . دراسلام ، ایمان ، اولویت برجان دارد . ولی درفرهنگ خرّمدینی- ارتائی ایران ، این جان وخردانسانیست که مقدس است ، واگر خدائی ، حکم به قتل وآزردن بدهد ، دیگر، آن خدا ، خدا شمرده نمیشود ، بلکه « اهریمن » خوانده میشود . این درفرهنگ ایرجی هست که آزردن ، یعنی با قهرو تجاوز و وحشت انگیزی با جان وخردمردمان روبروشدن ، برترین وتنها گناهست .
اینست که فردوسی میگوید :

مگرهرچه درمردمی درخورد مرآن را پذیرنده باشد، خرد

خرد ، فقط « آنچه مردمی » است ، می پذیرد . منش مردم ، مردمی هست . خرد (بهمنی) جفت مردمی و راستی است :

به فرهنگ یازد، کسی کش خرد بود روشن و، مردمی پرورد

سرمایه مردمی ، راستی است زتازی وکژی بباید گریست

در باره سیاوش میآید که :

همه مردمی ، جُستی و راستی جهان را به دانش بیاراستی

با مردمی وراستی ، جهان را باید آراست . چرا راستی با مردمی باهم میآیند ؟ چون راستی ، پیدایش گوهر ونهاد انسان در گفتارو کردار واندیشه است . **راستی ، گسترش همان عنصر نخستین که ارتا (= ایرج) باشد، درگفتار وکردار واندیشه انسان هست ، واین همان پدیده ایست که امروزه « آزادی » نامیده میشود** . راستی درفرهنگ ایران همان معنای « حق وحقیقت » را دارد ، چون ، حق ، همان« گوهر ایرجی انسان»است و راستی ، روند پیدایش آنست . هرکه ، به هر دلیل و بهانه و امری و قانونی ، جان وخرد مردمان را بیازارد ، دروغ هست . دروغ ، شامل

گفتنی ها نیست ، بلکه دروغ ، به پدیده آزردن جان وخرد اطلاق میشد . دور داشتن دروغ از جامعه یا ملت ، دور داشتن از آزار وستم و تجاوز وتهدید ازجامعه یا ملت است . همه این عبارات که ازدید ما به صورت وعظ واندرز میآیند ، وعظ واندرز اخلاقی نیستند ، بلکه درآنها « دین مردمی ایرج » عبارت بندی میشوند ، و این بینشی است که ازگوهرژرف مردم به طور کلی ، پیدایش یافته است .

آزردن جان وخرد انسانهارا ، بنام الله ویهوه و پدرآسمانی و اهورامزدا مقدس ساختن و آنهارا کافرومشرک و دروند واهریمن نامیدن ، اینها برضد « دین مردمی » است . **دینی که حکم به آزردن جان وخرد انسانها میکند ، چون به این خدا واین شریعت ایمان نمی آورند ، با « دین مردمی » درتضاد اند . دین مردمی ، دیوار، بین دوگونه جان، بین خودی و ناخودی، بین موءمنان وکفار، بین اشون ودروند ، نمیکشد**. ناخودی و کافرو ملحد ومشرک ودروند هم جان دارد که همان ارج جان خودی وموءمن و اشون را دارد.

این اندیشه را فردوسی درمیان داستانهائی که به اسکندر نسبت داده میشود ، ازهم میگشاید ، و به فرزانه ای هندی به نام « مهران » نسبت میدهد . با دقت میتوان دید که آنچه فردوسی دراین داستان میگوید ، ربطی به جهان هند و ادیان هندی ندارد ، بلکه بیان سرنوشت تاریخی فراسوی هند وبالاخص ، ایران است . فردوسی ، چنین اندیشه ژرف و گستاخ ولی خطرناک را درهمین گوشه ، میتوانست بیاورد ، وگرنه بیان چنین اندیشه آزادیخواهانه ای که از ژرفای فرهنگ خرّمدینی- ارتائی برخاسته ، و گسترش همان « دین مردمی » است که ایرج گفته ، به شیوه ای دیگر، ممکن نبود .بنا براین داستان ،کید، شاه هند ، خوابی می بیند و « مهران» این روءیا را میگزارد و تفسیر میکند :

یکی نامداراست « مهران» بنام به گیتی زدانش رسیده به کام
دیدن درخواب ، بینش درتاریکیست و به معنای « بینش دینی » است ، چون بینش از ژرفای ضمیر تاریکست . مهران میگوید:
دگر آنکه دیدی تو کرپاس نغر گرفته ورا چهارپاکیزه مغز
تو درخواب ،جامه یا پارچه سپید یا کرباسی است با چهارگوشه دیدی ، که این چهارگوشه را چهارنفر گرفته اند . این چهارنفر، محمد وعیسی وموسی و زرتشت هستند . این کرباس، دین هست و آنها این کرباس را ازچهارسو میکشند، تا بدرّند وازهم پاره کنند، ولی برغم آنکه هیچگاه ازاین کار، دست نمیکشند وبه ستوه نمی آیند ، ولی ازعهده دریدن آن کرباس برنمی آیند . به کرباس که پارچه سفید باشد، « بز» هم میگویند . کرپاس هم دراصل « کر+ واز» بوده است . « کر» ، ریسمان تنیده و رشته شده است، و « بز= واز= باز» ، اصل جفت شدن است، که دراین مورد تاروپودشدن رشته ها باهمست . واز، مانند واژه « بازو، بازه » است . بازه درکردی ، به معنای دورنگه است وبازو ، پیوند دوبخش دست باهمست . این جفت همدیگرشدن (بز) ، پیکریابی بهمن و خردبهمنی است ، که گوهر دین ، یابینش زایشی در هرانسانیست . **نام دیگربهمن، نزد مردم « بزمونه » یعنی ، اصل جفت شدن یا جفت کردن یا پیوند دادن ، اصل آشتی دادن و پیوند دادنست** . خرد بهمنی ، اضداد را به هم پیوند میدهد وسنتز میکند، ودرآشتی دادن، آنها را باهم آفریننده میسازد. **بهمن ، اصل همخردی ، همروشی ، هم پرسی ، هماندیشی و هم کامی است** . نماد بهمن ، جامه بی درز وبی شکافست . خردبهمنی ، بریدن ودریدن را در« شناختن یا بینش » نمی پذیرد. درشناختن وبینش ، باید به گونه ای چیزها وپدیده ها و انسانها را ازهم مشخص ساخت ، که ازهم بریده و مجزّا نشوند . درشناختن ، نباید انسانها، ازهم پاره نشوند، و میان آنها شکاف ، پیدایش یابد . معرفت، نباید

به جداسازی انسانها ومردمان ازهمدیگر بیانجامد. خودی ازناخودی ، مومن ازکافروملحدومشرک ومرتد ، اشون از دروند ، مرد از زن ، ... را ازهم پاره کند . این کرپاس، که خرد بهمنی درهرانسانی است ، پیکریابی « دین » است . اکنون چنین دینی و چنین خردِ آشتی دهنده گوهری را که پارچه ای چهارسو هست ، چهارموءسس دین درتاریخ گرفته اند، و میکشند تا آن را بدرند، و یا آنکه آن را ازدیگری به قاپند و بربایند و ازآن خود کنند و مُلک انحصاری خود نمایند .

نه کرباس نغز، ازکشیدن ، درید نه آمد ستوه ، آنکه اورا کشید
تو کرپاس را دین یزدان شناس کشنده ، چهارآمد، ازبهرپاس

این چهارنفرکه آنرا ازهم میکشند تا آن را ازهم بدرند ، وازاین کار هیچگاه به ستوه نمی آیند ، کی هستند ؟ اینها محمد وعیسی وموسی و زرتشت هستند. فردوسی با دلیری تمام ، حقیقت را میگوید ، هرچند نیز این انتقاد ، درمورد یک ایرانی باشد . میگوید ، **حقیقت ، مالکیت پذیرنیست . فارس وترک و آلمانی و چینی و هندی و یهودی ، هیچکدام ، مالک حقیقت نیستند و حقیقت را هیچکس نمیتواند درانحصار خود درآورد .حقیقت درهمه انسانها هست** . درآغاز، نام زرتشت را بدینسان میبرد:

یکی دین دهقان آتش پرست که بی باژ، بَرسَم نگیرد به دست
دگر دین موسی که خوانی جهود که گوید جزاین را نشایدستود
چهارم ز تازی، یکی دین پاک سرهوشمندان برآرد زخاک

واین محمد ، پیامبراسلام میباشد . اکنون این چهاربنیادگذار چهار دین تاریخی (محمد وموسی وعیسی وزرتشت) چه میکنند :

همی برکشند ، این ازآن ، آن از این
شوند آن زمان ، دشمن ازبهر دین

این چهار پیامبر، میخواهند این دین ، این اصل مهر را که در خرد بهمنی هرانسانی هست ، این کرباس را تصرف کنند ،

وازهم پاره کنند . دریدن ، درست اصل « درد و دروغ یعنی آزار و دشمنی » است . دریدن ِاصل مهر که ریشه درخرد بهمنی مردم دارد ، ایجاد دشمنی و کینه وستیزو جهاد میان مردمست . **در دریدن حقیقت ، و خواست تصرف حقیقت ، وبدست آوردن مالکیت انحصاری حقیقت که دین مردمی باشد ، بنیاد دشمنی را درجهان میگذارند** . ولی این دین مردمی، برغم کشیدن ازاین چهار مدعی دین ، پاره شدنی نیست . حقیقت و مهر، نه تقسیم پذیراست و نه مالکیت پذیر، و هیچکدام ازآنها نمیتوانند این دین مردمی را که « اصل نیازردن جان وخرد انسانی بدون تبعیض » باشد، پاره کنند .

مهر به برادران دینی، و کین با کفارو مشرکین ، پاره کردن دین مردمیست . مهر به یک جنس، و کین به جنس دیگر، که درخوارشمردن حقوق آنها واقعیت می یابد ، پاره کردن دین مردمیست . مهر به یک نژاد و امت وملت ، و کین به نژاد و امت وملت دیگر، پاره کردن دین مردمیست . این کوشش برای دریدن این کرپاس ، که به خودی ، قهرو تجاوز است ، عمل ضد دینی وضد خرد انسانی وضد مهری است . آنها برضد دین مردمی وبرضد مهر وبرضد خرد هستند . ایرج ، یا اِ ر ِ ز، یا ارتا که بنیاد گذار اندیشه بنیادی حکومت ایرانست ، « دین مردمی » را بنیاد میگذارد . به عبارت دیگر، **میگوید که درگوهر همه مردم درجهان ، این دین مردمی هست ، ولی ادیان ومذاهب ومسالک واحزاب ، میکوشند این دین نهادی درخرد انسانی را با آموزه های خودشان، ازهم پاره کنند** . گوهر خرد انسانی را واژگونه میسازند . این دین ، دین مردمیست ، و آنچه جز این دین است ، هرچند نیز دین نامیده شود ، فقط موجب دشمنی و ستیز انسانها باهم میگردد . ولی این دین مردمی که ریشه درخرد خود مردم دارد ، فراسوی این کوشش ها و قهرآموزیها ، نا دریدنی

باقی میماند . همه آن ادیان ، به دین مردمی نهادی درطبیعت انسانها ، تجاوز میکنند، و میخواهند آن را نابود سازند . ولی میتوان به گوهر وطبیعت انسانی ، یقین داشت ، و این دین مردمیست که بنیاد حقوق بشر است تا همه جانها وخردها را گزند ناپذیر سازد . این ارج انسانیست .

دین مردمی میداند که « سَر ِمردمی ، بردباری بود » . ازاین رو ، این دین مردمی و خرد بهمنی درانسانها ، بردباراست، و میگذارد که اسلام و یهودیت ومسیحیت و زرتشتیگری و ایدئولوژیها ، بی آنکه به ستوه بیایند ، به دریدن این فطرت انسانی وخرد بهمنی درانسان بپردارند ، چون یقین دارد که آنها برغم همه تلاشهای هزاران ساله اشان ، نخواهند توانست ، این اصل مهر ، این خرد مهراندیش ، این کرپاس را ازهم پاره کنند . **دین مردمی ، نیرومندی خرد بهمنی را درهمه انسانها ، به خوبی میشناسد و میداند که این نیروی پیوند دهنده درخرد انسانها ، درهمبسته کردن بشریت ، پیروزخواهد شد .**